

## نژادپرستی و نسل‌کشی در اندیشه و عمل صهیونیسم

غازی حسین، المنصرية و الابادة الجماعية في الفكر و  
الممارسة الصهيونية، دمشق: اتحاد الكتاب العرب،  
۲۰۰۲، ۲۲۲ ص.

### دکتر جلال درخشه

استادیار علوم سیاسی

دانشگاه امام صادق (ع)

بیش از نیم قرن پس از پیدایش دولت  
اسرائیل، بحث و بررسی‌های گوناگون درباره  
صهیونیسم، همچنان کَشش‌های ویژه خود را  
دارد. این موضوع به دلایل مختلف در پهنه  
روابط بین الملل و نیز برای اعراب و  
مسلمانان، جذابیت ویژه‌ای دارد. می‌توان  
عملکرد نیم قرن گذشته اسرائیل را در  
منطقه خاورمیانه از زوایای گوناگون مورد  
بررسی قرار داد. در این میان، بررسی  
زیرساخت‌های فکری صهیونیسم در توضیح و  
تبیین این عملکرد، یکی از وجوه اساسی و  
مهمی است که باید آن را مورد مذاقه جدی

قرار داد. سیر رویدادهای نیم قرن گذشته،  
نشان می‌دهد که حرکت‌های توسعه طلبانه  
صهیونیستها - به ویژه جنایاتی که درباره  
فلسطینی‌ها انجام داده‌اند - مبتنی بر وجود  
نژادگرایی افراطی در اندیشه بنیان‌گذاران  
آن است. نژادپرستی و نسل‌کشی در اندیشه  
و عمل صهیونیسم که توسط آقای دکتر  
غازی حسین، نویسنده فلسطینی نگاشته  
شده است، می‌کوشد نوع عملکرد رژیم  
اسرائیل - به ویژه در کشتار فلسطینی‌ها - را  
از درون نگرش نژادپرستانه آنان و در  
چارچوب تحلیلی حقوقی توضیح و تبیین  
نماید. کتاب مزبور در ۲۲۲ صفحه و به زبان  
عربی نگاشته و به سال ۲۰۰۲ میلادی در  
دمشق توسط اتحادیه نویسندگان عرب  
منتشر شده است.

دکتر غازی در مقدمه کتاب تأکید  
می‌کند که اعراب، نزد اسرائیل، حیواناتی  
بیش نیستند و نوع نگاه ایشان به اعراب،  
برتری جویانه و نژادگرایانه است. نویسنده  
می‌کوشد نشان دهد که در تاریخ معاصر  
فلسطین، نشانه‌های آشکاری مبنی بر  
اعمال نگرش‌های نژادگرایانه از سوی  
اسرائیل نسبت به آنان وجود داشته و دارد.

وی که عمده آثارش در مورد صهیونیسم و عملکرد آن است کتاب مزبور را در هفت فصل تنظیم کرده است. غازی حسین در فصل یکم به ریشه های تاریخی نژادپرستی اسرائیل پرداخته، تأکید می کند که این نوع نژادپرستی میان اسرائیلی ها به میراث تورات و تلمود که یهودیان را مردمان و گروهی برجسته و برتر از سایر انسانها قلمداد می کند، برمی گسردد. وی در این باره، فرازهایی از متن تورات را نقل می کند تا نشان دهد که تعالیم یهودی، مملو از انتقام جویی و برتری جویی نسبت به سایر اقوام است و تأکید می کند این برتری جویی در اندیشه یهودیان، عزتی الهی برای آنها است و در این رابطه، حتی ولایت خاخام های یهودی را نیز در ذیل ولایت الهی معنا دار دانسته و فرامین آنها، فرمان الهی تلقی می گردد. همان طوری که تلمود تأکید می کند که اگر یهودی مورد تعرض واقع شود مانند این است که عزت الهی مخدوش شده است. نویسنده سپس تصریح می کند که آموزه های تورات و تلمود، آموزش دهنده وحشت، کشتار و غارت است و عملکرد تاریخی آنان نسبت به مسیحیت، گویای

همین واقعیت می باشد. از این رو، وی نتیجه می گیرد که نژادپرستی در درجه نخست بر آموزه های یهودیت استوار گشته و از لحاظ پیشینه تاریخی، پیشگامترین ریشه نژادپرستی در تاریخ بشریت است. دکتر غازی تأکید می کند که آنچه اسرائیل بر علیه فلسطینی ها روا داشته است، ریشه در اندیشه یهودیت دارد. از این رو، وی در تعیین خاستگاه نژادگرایی صهیونیستی از دو بنیان یاد می کند: یکی تورات و تلمود و دیگری، پروتکل های مؤسسين صهیونیسم. او اضافه می کند که ریشه دوم، تحت تأثیر نژادپرستی قرن نوزدهم در اروپا قرار داشته و کسانی چون تئودور هرتزل از این دیدگاه متأثر شده، حرکت صهیونیسم را بنیان نهادند.

نویسنده در خلال فصل دوم می کوشد دیدگاه های شگفت انگیز یهودیان را - که از آن به عنوان خرافات یهود یاد می نماید - توضیح داده و نژادپرستی مورد نظر را اثبات کند. وی تأکید می کند که یهودیان، نژاد خود را پاکترین نژاد در میان اقوام بشر دانسته، سایر نژادها را خدمتگزاران یهود تلقی می کنند. در عین

حال، نویسنده بر نقد این نگرش به لحاظ تاریخی و علمی و دینی نیز می پردازد. او این نگرش را ناشی از این مهم می داند که یهودیان خود را آفریدگان برگزیده خدا تلقی می کنند و اضافه می کند که حتی سکولارهای یهودی معتقدند که می توان از طریق بیولوژی و علم وراثت این موضوع را حل کرد. این گروه در پی اثبات پاکی نژاد یهود هستند؛ هدفی که نازی ها نیز آن را برای قوم خود دنبال کردند. نویسنده کتاب سپس می کوشد معنای کلمه «یهودی» را از خلال لغتنامه های مختلف استخراج نماید، از این رو به نقل از آکسفورد می نویسد که یهودی کسی است که تلاش می کند در معاملات خود طرف مقابل را مغبون نماید و در زبان انگلیسی یهودی به معنی نیرنگ باز و خدعه کار به کار می رود. غازی در خلال این بحث می کوشد شخصیت یک یهودی را نیز توضیح دهد به نحوی که صهیونیست ها همواره تمایل دارند که یهودی و صهیونیست باقی بمانند و از اینکه فرانسوی و یا اتریشی باشند، ابا می ورزند، هر چند در آنجا زندگی کنند. همچنین نویسنده می کوشد ردپای نژادگرایی صهیونیستی را در آثار معاصر

یهودیان توضیح دهد. او نتیجه می گیرد که جامعه اسرائیل نیز بر جدایی نژادی بین یهود و عرب بنیان نهاده شده است و استراتژی اسرائیل بر گرد آمدن بیشتر یهودیان جهان در فلسطین و اسکان آنها به جای اعراب فلسطینی و ایجاد شهرکهای یهودی نشین است.

نویسنده در فصل سوم تا اندازه ای تلاش می کند با یک نگاه حقوقی، این موضوع را توضیح دهد. از این رو ضمن بیان قطعنامه های سازمان ملل متحد درباره رد و انکار همه جنبه های نژادپرستی، تأکید می کند که تعریف نژادپرستی در این قطعنامه ها منطبق بر ایدئولوژی صهیونیسم است. وی در این ارتباط به تجزیه و تحلیل حقوقی قطعنامه ۳۳۷۹، مصوب سی امین نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد به سال ۱۹۷۵ مبنی بر برابری صهیونیسم با نژادپرستی می پردازد. قطعنامه مزبور، دنباله و مستند به قطعنامه ۱۹۰۴ سازمان ملل به تاریخ ۱۹۶۳ در مورد محکوم کردن نژادپرستی و نیز قطعنامه ۳۱۵۱ به تاریخ ۱۹۷۳ مبنی بر محکوم کردن همکاری بین دولت اسرائیل و رژیم نژادپرست آفریقای

جنوبی (سابق) و نیز قطعنامه پایانی کنفرانس جهانی زن در مکزیک به سال ۱۹۷۵ و نیز قطعنامه دوازدهمین نشست سران آفریقا در کامپالا به سال ۱۹۷۵ و نیز بیانیه سیاسی صادره از کنفرانس وزرای خارجی کشورهای غیرمتعهد در لیما به سال ۱۹۷۵ و نیز مواضع کشورهای عرب، آفریقایی و اسلامی و غیرمتعهد گردیده است. نویسندگان نگاه واکنش اسرائیل را در رابطه با این قطعنامه تجزیه و تحلیل کرده و در همین راستا به تلاشهای گسترده آمریکا برای الغای قطعنامه ۳۳۷۹ به ویژه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی می‌پردازد. در نهایت، به سال ۱۹۹۱ این قطعنامه که صهیونیسم را شکلی از اشکال نژادپرستی قلمداد می‌کرد در زمان ریاست جمهوری بوش پدر در آمریکا توسط سازمان ملل متحد لغو گردید و اسرائیل آن را پیروزی تاریخی برای خود به حساب آورد و در این میان به توضیح چگونگی الغای آن و واکنشهای بعدی نیز پرداخته، تأکید می‌نماید که الغای این قطعنامه به مثابه تسلیم جامعه جهانی در برابر اسرائیل و آمریکا است و آن را نقطه تاریکی در تاریخ سازمان ملل متحد قلمداد

می‌کند. وی معتقد است که الغای این قطعنامه، کمک مؤثری به اسرائیل در جهت تجاوزگری و فزون خواهیهای بعدی بوده است.

نویسنده در فصل چهارم به تشابهات فکری و همکاریهای بین نازیسم و صهیونیسم پرداخته و تأکید می‌کند که برتری جویی و تأکید بر روی پاکتی نژادی از نشانه‌های آشکار نازیسم و صهیونیسم است و نژادپرستی، چه در آلمان، چه در آفریقای جنوبی و چه در اسرائیل، یکسان است. چرا که همگی به ایدئولوژی نژادگرایی و عدم برابری بین مردم ایمان دارند و این ایدئولوژیها بر این عقیده استوار است که در جهان، اقوام برتر و پاکتر از سایرین وجود دارد. آنگاه وی ضمن تجزیه و تحلیل اعلامیه تأسیس دولت اسرائیل به سال ۱۹۴۸ که صهیونیسم را پایه ایدئولوژی سیاسی اسرائیل اعلام کرده است به توضیح موارد متعددی از رفتارها و برخوردهای نژادپرستانه رژیم اسرائیل بر علیه فلسطینی‌ها اشاره می‌کند.

فصل پنجم این کتاب که فصل مهمی نیز به شمار می‌رود به تجزیه و تحلیل مقوله

نژادپرستی در قوانین اسرائیل از جمله قانون بازگشت یهودیان به فلسطین، قانون تابعیت اسرائیل، قانون تملک اراضی، قانون موقعیت فوق العاده (اضطراری) اختصاص یافته است. نویسنده، ضمن اشاره به دیدگاه رهبران یهودی، در بازگشت یهودیان به فلسطین، تأکید می‌کند که پیش از جنگ جهانی دوم به یهودیان می‌گفتند که فلسطین سرزمین همه یهودیان است. به نحوی که در مدارس متوسطه آنان نیز به دانش‌آموزان یهودی تلقین می‌کردند که باید اعراب را کوچک نموده، از آنان بیزار باشند و ایشان را از سرزمین فلسطین اخراج نمایند. از این رو پس از تشکیل دولت اسرائیل مجموعه قوانین نژادپرستانه برای مقابله و برضد ساکنان عرب در سرزمینهای اشغالی و در جهت برتری یهودیان وضع گردید. سیاستی که تا به امروز نیز استمرار یافته است. برپایه قانون بازگشت، سلطه اسرائیل بر آب و زمین اعراب مستحکم می‌گردد و هدف اساسی اسرائیل از وضع چنین قوانینی، تثبیت مهاجرت یهودیان و اخراج اعراب است.

نویسنده در این بخش تأکید می‌کند

که این نوع نگاه نژادپرستانه در همه زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظام اداری و قضایی اسرائیل، جاری و ساری است و نتیجه آن، این است که اعراب در اسرائیل از به دست آوردن حقوق سیاسی خود حتی به عنوان اقلیت قومی محروم هستند و اسرائیل برای آنان هیچ گونه حقی قابل نیست. قانون بازگشت اسرائیل، به همه یهودیان حق بازگشت به فلسطین را می‌دهد. بر این اساس، آواره کردن فلسطینی‌ها مجاز تلقی می‌شود، چرا که براساس این قانون، سرزمین فلسطین، سرزمین یهود اعلام شده است. نویسنده، قانون بازگشت (قانون مهاجرت) را بر خلاف میثاقها و پیمانها و حقوق بین‌المللی که معطوف به تحریم نژادپرستی و برتری نژادی است، قلمداد می‌کند و در همین راستا به بررسی قانون تابعیت اسرائیل نیز می‌پردازد. قانون مزبور که در سال ۱۹۵۲ در اسرائیل اجرا گردید، متضمن چندین نکته اصلی است: ۱. اینکه هر یهودی به اسرائیل مهاجرت نماید، تابعیت اسرائیل خواهد داشت؛ ۲. هر یهودی که در فلسطین پیش از تأسیس دولت یهود به دنیا آمده

باشد، اسرائیلی است؛ ۳. هر یهودی که پس از تأسیس اسرائیل نیز به دنیا آمده باشد، اسرائیلی است. بر پایه قانون تابعیت اسرائیل، فلسطینی‌های رانده شد، حق بازگشت به فلسطین را نداشتند و از تاریخ اجرای قانون، فلسطینی‌های داخل سرزمینهای اشغالی به تابعیت دولت اسرائیل درآمدند. نویسنده در این بخش کوشیده است که این قانون را با حقوق بشر مقایسه و نژادپرستی پوشیده در آن را توضیح دهد. وی همچنین ردپای نژادپرستی را در قانون تملک اراضی رژیم صهیونیستی و قانون حالت فوق العاده بررسی نموده است. قانون حالت فوق العاده، مجموعه قوانین حکومت نظامی است که در پانزده فصل تنظیم شده و در مواد ۱۰۹ و ۱۱۰ آن برای اعراب، محدودیتهای گسترده‌ای در رابطه با کار، سکونت و اقامت وضع شده است. ماده یکصد و یازده قانون مزبور، اشعار می‌دارد که حاکم نظامی مجاز است هر عربی را بدون محاکمه برای مدت زمان نامعلوم دستگیر نماید. به علاوه، ماده یکصد و دوازده اشعار می‌دارد حاکم نظامی مجاز است هر عربی را تبعید و یا وادار به رفتن به خارج از کشور

نماید. همچنین، ماده یکصد و نوزده قانون مزبور، تأکید می‌کند که اسرائیل می‌تواند املاک هر عربی را که به سوی ارتش یا پلیس و یا یهودیهای اسرائیل تیراندازی کند و یا سنگ و یا بمب پرتاب نماید، نابود کند. همچنین در ماده یکصد و بیست و یک، حق صادره املاک اعراب برای ارتش اسرائیل مجاز شناخته شده است. در ماده یکصد و بیست و پنج آمده است که حاکم نظامی می‌تواند به دلایل امنیتی، هر منطقه‌ای را منطقه بسته نظامی اعلام کند و از کشاورزی اعراب جلوگیری نماید. بر این اساس، نویسنده نتیجه می‌گیرد که رفتار روزمره اسرائیل با اعراب به عنوان سیاست رسمی آنان مبتنی بر قوانین موجود، صحت و درستی قطعنامه ۳۳۷۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد را مبنی بر یکسانی صهیونیسم و نژادپرستی به اثبات می‌رساند. در فصل ششم، نویسنده موضوع کشتار صبرا و شتیلا را مورد بررسی قرار داده است و ضمن بررسی کیفیت این کشتار توسط اسرائیلی‌ها، نقش شارون را در آن توضیح می‌دهد. آنگاه به گزارش صد و چهل صفحه‌ای کمیته تحقیق مربوط به این کشتار

پرداخته و مناخیم بگین، نخست وزیر و آریل شارون، وزیر دفاع وقت اسرائیل را مسئولین اصلی این جنایت معرفی می نماید. وی تأکید می کند که بر این اساس، آنان جنایتکاران جنگی به شمار می آیند که باید محاکمه شوند.

دکتر غازی در فصل هفتم، یعنی فصل پایانی کتاب می کوشد نسل کشی و پاکسازی قومی فلسطینی ها را توسط اسرائیل توضیح دهد. وی در این راستا تأکید می کند که تشکیل گروههای ترور توسط اسرائیل، استفاده از سلاحهای شیمیایی و بیولوژیکی و نیز گلوله های آغشته به اورانیوم، ترزیک و بروسهای کشنده چون ایدز به کودکان فلسطینی، آزمایشهای طبی ممنوع بر روی مجاهدین، همگی در جهت پاکسازی و نابودی فلسطینی ها است. از این امر نتیجه می گیرد که اسرائیل اساساً نمی تواند خود را از اندیشه برتری جویانه و نژادپرستانه رها نماید و این نگرش جزو تفکیک ناپذیر اندیشه صهیونیستی است. نویسنده، همچنین تأکید می کند که مفهوم صلح نزد اسرائیل برپایه نابودی دسته جمعی فلسطینی هایی که علیه اشغال گری اسرائیل مبارزه می کنند بنیان

گذاشته شده است. وی بر پایه رفتار و اعمالی که اسرائیل علیه فلسطینی ها صورت می دهد تصریح می کند که آنان به بهانه نوع رفتاری که نازی ها شصت سال پیش با یهودیان انجام داده اند، دولتها و ملت‌های جهان را وادار به سکوت در مقابل جنایات خود می کنند و همه ساله به مناسبت رفتار نازی ها نسبت به یهودیان، یادبود می گیرند در حالی که هیچگاه نسبت به سایر قربانیان جنگ جهانی دوم یادواره ای برگزار نمی گردد و در این رابطه، یهودیان خود را به نادانی می زنند و این موضوع در واقع به منظور نشر اکاذیب و اعمال سکوت در برابر جنایات اسرائیل انجام می گیرد. آنگاه نویسنده ضمن بحث درباره اصول دادگاه نورنبرگ که بر اساس قطعنامه شماره ۹۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد جزو حقوق بین الملل قلمداد گردیده است، تأکید می کند که اسرائیلی ها باید بر همین اساس به عنوان جنایتکاران جنگی محاکمه شوند. وی همچنین با اشاره به پیمان نامه های بین المللی مبنی بر ممنوعیت نابودی انسان، به ویژه پیمان نامه چهارم ژنو سال ۱۹۴۹ در مورد حقوق شهروندان در زمان جنگ،

اسرائیل را ناقض این پیمانها دانسته و ضرورت محاکمه رهبران اسرائیل را یادآور می‌شود. کتاب مزبور، شامل سه پیوست به ترتیب، قطعنامه ۳۳۷۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد مورخ ۱۹۷۵ مبنی بر ممنوعیت همه اشکال نژادگرایی و نیز نژادپرست بودن رژیم اسرائیل، قطعنامه کنفرانس سران کشورهای اسلامی درباره قطعنامه ۳۳۷۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد و موافقت سازمان ملل متحد مبنی بر لغو قطعنامه ۳۳۷۹ می‌باشد.

در مجموع دکتر غازی حسین، نویسنده کتاب که دانش آموخته حقوق بین الملل است در این کتاب اطلاعات و تحلیل مناسبی درباره تاریخچه شکل‌گیری صهیونیسم و موضوع مورد نظر کتاب، یعنی نژادپرستی صهیونیستی ارائه کرده است و به علاوه سایر نوشته‌های وی نیز که جملگی در همین راستا است، گویای جستجوهای پیگیر نویسنده در این زمینه می‌باشد. در عین حال، هر چند وی تلاش قابل توجهی را برای تبیین نژادپرستی صهیونیستی و مغایرت آن با اصول حقوقی انجام داده است و با توضیحات جانبی خود تلاشی نوآورانه کرده، ولی به نظر

می‌رسد که توضیحات حقوقی وی کافی و کامل نیست و نگرشهای سیاسی بر آن سایه افکنده و وی نتوانسته است به شکلی قوی در چارچوب اصول حقوقی، موضوع مورد نظر خود را تبیین نماید. مضاف بر آن، چنین نوشته‌ای باید لزوماً دارای منابع متنوع و مستدلتری باشد که خود از جمله نقاط ضعف مهم این نوشته به شمار می‌آید. ضعف جدی دیگر آن، تکرار برخی از گفته‌ها در بخشهای مختلف کتاب است که بعضاً تلاش نویسنده را تحت تأثیر قرار می‌دهد و شایسته بود که با منابع و مستندات کافی، مطالعه عمیقتر و علمی‌تری در این رابطه ارائه می‌نمود. علی‌رغم همه این مسایل، این کتاب باب مناسبی را در جهت توضیح دو مقوله گشوده است: یکی بررسی اندیشه نژادپرستی در مبانی فکری صهیونیسم و دیگری، بحث و بررسی کوتاه درباره مغایرت رفتار و عملکردهای رژیم صهیونیستی با اصول و قواعد و پیمان نامه‌های بین‌المللی.